

**The transition from national citizenship to global citizenship;
The relation between Citizenship rights and bioethics**

Morteza Asgharnia¹

Mohammad Sadegh Beheshti²

Abstract

Citizenship rights and bioethics have their special theoretical and meditative foundations regarding to their objectives, characteristics and functions that they have been taken into consideration by various fields of sciences including public law, politics, philosophy, ethics and medicine. One of the most important topics in this area is determining the relation between bioethics and Citizenship rights which needs to be investigated and researched more in the latter studies. The purpose of this paper is to expand the cognitive and practical knowledge of the concept of Citizenship rights through determination of the relationship between Citizenship rights and bioethics and explains that the existence of such a relation would lead to the perfection of Citizenship rights. In This paper we try to evaluate the relation between the two concepts with an Analytical and Descriptive method. The outcome would be a transition from a "National citizenship" with social-political concerns to a "global citizenship" with global biological concerns.

Keywords

Citizenship Rights, Bioethics, National Citizenship, Global Citizenship, Biological Justice

Please cite this article as: Asgharnia M, Beheshti MS. The transition from national citizenship to global citizenship; the relation between Citizenship rights and bioethics. *Iran J Bioethics* 2016; 6(21): 89-110.

1. PhD Candidate in Public Law, International Campus, University of Tehran, Kish, Iran. (Corresponding author) Email: Asgharnia@ut.ac.ir

2. PhD Candidate in political thought, Islamic azad University, Science and Research Branch of Tehran, Tehran, Iran.

گذار از شهروندی ملی به شهروندی جهانی؛ با نسبت سنجی حقوق شهروندی و اخلاق زیستی

مرتضی اصغر نیا^۱

محمدصادق بهشتی^۲

چکیده

حقوق شهروندی و اخلاق زیستی با دارا بودن اهداف، ویژگی‌ها و کارکردهای خاص خود دارای مبانی نظری و اندیشه‌ای منحصر به فرد می‌باشند به طوری که در دانش‌های گوناگون نظیر: حقوق عمومی، سیاست، فلسفه، اخلاق و پزشکی با رویکردها و روش‌های مختلفی بدان‌ها نگریسته شده است. نسبت سنجی حقوق شهروندی و اخلاق زیستی از جمله مهم‌ترین مباحث نیازمند مطالعه و تحقیق بوده که در نوشتار حاضر با هدف توسعه معرفت‌شناختی و کاربردی مفهوم حقوق شهروندی با بررسی رابطه میان دو مفهوم حقوق شهروندی و اخلاق زیستی بدان پرداخته شده است. مقاله حاضر که با روش توصیفی تحلیلی انجام گرفته است، یکی از مهم‌ترین راه‌های کمال حقوق شهروندی را ایجاد پیوند میان آن با شاخصه عدالت اخلاق زیستی می‌داند. نتیجه حاصل از سنجش مفهومی پژوهش پیش رو، به گذار از «شهروندی ملی» با دغدغه‌های سیاسی - اجتماعی به «شهروندی جهانی» با دغدغه‌های زیستی - جهانی می‌انجامد.

واژگان کلیدی

حقوق شهروندی، اخلاق زیستی، شهروندی ملی، شهروندی جهانی، عدالت زیستی

۱. دانشجوی دکتری حقوق عمومی، پردیس بین‌المللی، دانشگاه تهران، کیش، ایران. (نویسنده مسؤول)

Email: Asgharnia@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران.

نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۴/۳۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۶/۲۰

مقدمه

شهروندی از جمله مفاهیم پرکاربرد در دانش حقوق عمومی و سیاست است که به طور ویژه به وضعیت حقوقی افراد دارای رابطه تابعیت در چارچوب سرزمینی خاص در زمان معین و ذیل یک جامعه سیاسی برخوردار از قدرت عمومی اشاره دارد. در حالی که شهروندی با مفاهیم سترگ حقوقی - سیاسی نظیر: آزادی، عدالت، جامعه مدنی، مشارکت سیاسی، ملیت، تابعیت، دموکراسی، هویت ملی، جمهوریت، محدودیت قدرت، تضمین حقوق و آزادی‌های افراد و احترام به آن، مسؤولیت متقابل شهروند و دولت، پاسخگویی دولتمردان و هیأت حاکمه، نظریه نمایندگی و پارلمان دارای پیوستگی زیاد و ارتباط معناداری است، با این حال با توجه به توسعه ادبیات و مبانی نظری آن در سال‌های اخیر در حوزه‌های تخصصی‌تری نظیر: حقوق پزشکی و اخلاق پزشکی نیز با توجه به کاربرد مفاهیم مطرح در آن اهمیت ویژه‌ای پیدا نموده است. از این رو باید به این نکته اذعان نمود که شهروندی و حقوق مربوط به آن اساساً از جمله مفاهیم قابل بحث در حوزه عمومی بوده که دارای آثار مثبت بسیاری بر حوزه خصوصی و وضعیت زندگانی شخصی افراد داراست.

شهروندی وضعیتی حقوقی است (۱). بدین معنا که مبنا و مبدأ ظهور حقوق و تکالیف برای شهروندان جامعه سیاسی است. با شناسایی وضعیت شهروندی برای یک فرد در جامعه سیاسی، حقوق و تکالیف بسیاری در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای وی مفروض و مستقر می‌گردد که از جمله حساس‌ترین و جدیدترین این حوزه‌ها می‌توان به حوزه اخلاق زیستی اشاره نمود. شناسایی این وضعیت حقوقی، علی‌الاصول در چارچوب قوانین اساسی کشورها و پیش‌بینی شرایط و فرآیند تحقق و ظهور و بروز آن، به طور معمول در قالب قوانین عادی مجالس قانونگذاری و مقررات موضوعه انجام می‌پذیرد.

در یک تقسیم‌بندی کلی، شهروندی را می‌توان در ذیل مفاهیم شهروندی ملی و شهروندی جهانی مورد بررسی قرار داد. شهروندی ملی اساساً اشاره به وضعیت حقوقی یک شهروند در داخل چارچوب سرزمینی معین و در ذیل یک دولت - کشور خاص دارد که در آن قوانین و مقررات موضوعه یک دولت خاص، حقوق و تکالیف شهروندان یک کشور را تعیین و تنظیم می‌نماید. شهروندی جهانی نیز که در سال‌های اخیر با توجه به ظهور پدیده پرشتاب جهانی شدن مطرح گردیده است، به دنبال عبور از محدودیت‌ها و مرزهای سرزمینی با بهره‌گیری از هنجارها

و ارزش‌های جهانی مشترک از طریق به چالش کشیدن اندیشه‌های سنتی درباره مفهوم شهروندی بوده و درصدد ایجاد جهان شهری اخلاقی است تا از این رهگذر ضمن حمایت از حقوق شهروندان در فراسوی مرزهای سرزمینی، زمینه مناسب را برای برقراری نظم عمومی و عدالت زیستی در سطحی فراتر از سطح ملی، یعنی سطح جهانی فراهم آورد.

اخلاق زیستی، نوعی مطالعات فلسفی در ارتباط با مسائل بحث‌برانگیز اخلاقی است که در اثر پیشرفت‌های بشری در علمی چون زیست‌شناسی و پزشکی به وجود آمده است. دانشمندان و صاحب‌نظران این حوزه به دنبال پاسخ‌هایی برای پرسش‌های اخلاقی ناشی از پیوند علمی مانند: زیست‌شناسی، فناوری زیستی (بیوتکنولوژی)، پزشکی، علوم سیاسی، حقوق، فلسفه و دین‌شناسی می‌باشند. در اخلاق زیستی، چشم‌اندازی از مقررات رشته‌های مختلف، شامل جامعه‌شناسی، پزشکی، پرستاری، مردم‌شناسی و حقوق، طیف واحد و با ارزشی را تشکیل می‌دهند. اصطلاح اخلاق زیستی برای نخستین بار (به یونانی بایوس، زندگی، اخلاق، رفتار) در سال ۱۹۲۷ توسط فریتزجر در مقاله‌ای با عنوان ضرورت اخلاق زیستی در مورد استفاده علنی از حیوانات و گیاهان ابداع شد (۲). سابقه تاریخی مطالعات علمی در باب اخلاق زیستی را باید در نیمه دوم قرن بیستم جستجو نمود، به طوری که با ایجاد رشته دانشگاهی اخلاق زیستی در سال‌های دهه ۱۹۶۰ میلادی در اروپا و آمریکا نگرش به این مباحث به گونه‌ای علمی‌تر انجام گرفت (۳).

اخلاق زیستی (Bioethics) بخشی از اخلاق عملی بوده و گاه با اخلاق پزشکی (Medical Ethics) یکسان در نظر گرفته می‌شود و گاه نیز در مفهوم گسترده‌تری مورد استعمال قرار می‌گیرد. اخلاق زیستی در معنای خاص کلمه، به چالش‌های اخلاقی‌ای اشاره دارد که پس از پیشرفت‌های شگرف علم و فناوری در سال‌های اخیر در حوزه پزشکی و فناوری زیستی ظاهر شده‌اند. توجه به این نکته ضروری است که در مباحث اخلاق زیستی اصول اخلاقی و مآلاً نظریه‌های اخلاقی، نقش عمده‌ای را دارا می‌باشند. در مباحث اخلاق زیستی این امر که تعاملات انسان‌ها با دیگر انسان‌ها، حیوانات و محیط زیست باید از اصول و مبانی اخلاق زیستی تبعیت کند، به روشنی مورد تأکید قرار می‌گیرد. توجه به جنبه‌های اخلاقی فعالیت و اقدامات انسانی، امری دیرینه است، به طوری که با مراجعه به تاریخ شاهد آن هستیم که حقوق‌دانان، فلاسفه و

طبیعیان و پزشکان از دیرباز هر یک به گونه‌ای به مسأله جنبه‌های اخلاقی حیات انسانی توجه ویژه داشته‌اند (۴).

پیشرفت تکنولوژیکی و صنعتی وسیع پس از جنگ جهانی دوم به مثابه سایه‌افکندن صنعت مدرن بر طبیعت چالش‌هایی را در حوزه‌های گوناگون زیستی و بهداشتی به وجود آورد. در واقع مسائل مطروحه در دوره مذکور با مسائل اخلاقی ناشی از حوزه‌های مورد اشاره در کاربست عملی اعتلای صنعت پیوند خورده است. بدین سان می‌توان هدف اخلاق زیستی را حل مسائل اخلاقی ناشی از سایه‌افکندن صنعت مدرن بر اجرای مطالعات پزشکی زیستی و زیست‌شناختی دانست. به عبارتی دیگر اخلاق زیستی، از سویی در حوزه اخلاق کاربردی قرار گرفته و ارائه دهنده خطوط سیاسی و اجتماعی جهت کاربست عملی آن است و از سویی دیگر علاقمند به بررسی تأثیرات علوم زیستی بر جامعه پیرامونی می‌باشد (۵).

پیوند میان علوم گوناگون در این راستا اخلاق زیستی را به عنوان علمی میان‌رشته‌ای با موضوعات گوناگون پزشکی، حقوقی، اخلاقی، زیست‌محیطی و... نظیر اخلاق پزشکی و حرفه پزشکی، بهداشت عمومی و رابطه بین دولت و بیماران، حق بر سلامت و تکالیف دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، بررسی نحوه مدیریت بارداری و رابطه والدینی، کنترل بارداری و سیاستگذاری در این زمینه توسط دولت‌ها، اطلاعات ژنتیکی، حق بر محرمانه‌بودن اطلاعات پزشکی بیماران، مسؤولیت مدنی پزشکان، رضایت قبلی بیماران، منابع پزشکی و تردید بر سر تخصیص منابع، درمان افراد سالخورده و کودکان با معلولیت‌های شدید، تشخیص مرگ، اهدای اعضا در زمان حیات و پس از مرگ، بدن به مثابه دارایی، امانتداری پزشکی، مرگ آسان یا اوتانازی، اخلاق تحقیقات پزشکی، سقط جنین رحم جایگزین، شبیه‌سازی، حقوق بیماران روانی، پیوند اعضا و پیوند اعضای حیوانات به انسان، رو به رو می‌سازد (۶).

با توجه به رشد و توسعه روزافزون مفاهیم مربوط به اخلاق زیستی در سطوح ملی و بین‌المللی در سال‌های اخیر و نظریه‌پردازی در این حوزه با رویکردهای حقوقی و فلسفی، توجه ویژه به این موضوع با رویکردهای جدید حقوق شهروندی ضروری است، لذا رابطه میان اخلاق زیستی و حقوق شهروندی از جمله مهم‌ترین مسائل قابل طرح و بررسی است که در پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با بررسی پیوند میان شاخصه عدالت اخلاق زیستی با شاخصه حق و تکلیف حقوق شهروندی بدان پرداخته شده است. پرسش اصلی مطرح در مقاله حاضر

این است که «چگونه می‌توان با برقراری نسبت میان حقوق شهروندی و اخلاق زیستی میان دغدغه‌های سیاسی - اجتماعی و دغدغه‌های زیست محیطی شهروندان پیوند مناسبی برقرار ساخته و به گذار از شهروندی ملی به شهروندی جهانی رسید؟!»

در این راستا فرضیه مقاله حاضر عبارتست از این‌که با برقراری نسبت میان شاخصه‌های «حق و تکلیف» در حقوق شهروندی و شاخصه «عدالت زیستی» در اخلاق زیستی می‌توان پیوند مناسبی میان دغدغه‌های سیاسی - اجتماعی و دغدغه‌های زیست محیطی شهروندان برقرار ساخته و به گذار از شهروندی ملی به شهروندی جهانی رسید.

از این رو این مقاله در دو بخش تنظیم گردیده است: ابتدائاً در بخش نخست، به اصول و بنیادهای اخلاق زیستی، مفهوم‌شناسی شهروند و شهروندی و حقوق شهروندی پرداخته شده است؛ در بخش دوم مقاله، ضمن بررسی رابطه حقوق شهروندی با اخلاق زیستی به بررسی تقدم و تأخر زمانی موجود در میان اخلاق و قانون و نهایتاً بررسی نسبت اخلاق زیستی با حقوق شهروندی با تأکید بر شاخصه عدالت زیستی پرداخته شده است.

اصول و بنیادهای اخلاق زیستی

مراد از اصول و بنیادهای اخلاق زیستی هنجارهای رفتاری و بایدها و نبایدهایی است که باید در حوزه اخلاق زیستی از سوی کنشگران این حوزه مورد شناسایی قرار گرفته و بدان احترام گذاشته شده و ملاک عمل قرار گیرد. معرفی مبانی و قواعد در قالب اصل برای اخلاق زیستی، به مفهوم شفاف‌سازی حدود و قالبی است که افراد باید بدان پایبند باشند. با روشن شدن چارچوب مفهومی اخلاق زیستی، می‌توان به اصول و پایه‌های اخلاق زیستی در این راستا اشاره کرد. این پایه‌ها بر اساس نوعی جهت‌گیری مشترک در سه دهه اخیر به وجود آمده‌اند که عبارتند از (۸-۷):

۱- اصل عدالت

منافع و سختی‌ها در جامعه باید به طور منصفانه توزیع گردد، چراکه منابع در جامعه محدود است و باید عادلانه بین افراد توزیع گردد و هیچ فرد یا گروهی نباید سهم غیر عادلانه‌ای از منابع محدود را دریافت کند. همچنین مبنای زیست پیرامونی انسان نیز از تعادل تبعیت کرده و مبتنی بر نظم و انسجام طبیعی می‌باشد. در واقع نظام طبیعت نشان‌دهنده نوعی

مجموعه منظم با پیوندی استوار میان اجزای گوناگون تشکیل دهنده آن بوده که هر جزء وظیفه خاصی را عهده‌دار است. به همین دلیل بایستی از تغییر نظم و تعادل طبیعی به بهانه کسب منافع تکنولوژیکی و اقتصادی مغایر با نظم مزبور جلوگیری کرد.

۲- اصل رضایت و خودآیینی

افراد انسانی از حق انتخاب برخوردار بوده و اساساً اعمال و انتخاب‌های فردی آنان، نباید توسط دیگر افراد محدود گردد.

۳- اصل عدم آسیب‌رسانی به دیگران

همه وظیفه دارند که از رسیدن ضرر و زیان و آسیب به دیگران جلوگیری کنند. در واقع اصل مذکور اشاره دارد هر نوع تحقیق و پژوهشی نبایستی منجر به آسیب‌رسانی به انسان و محیط اطراف او گردد. در واقع تجربه‌آموزی منجر به خطر، بایستی تا حد امکان تعطیل و یا محدود گردد، لذا هر پژوهشی در زیست انسانی یا محیط زیست او، باید با تکیه به این امر انجام شود که به ضرر برای انسان یا محیط اطراف او منجر نشود.

۴- اصل منفعت‌خواهی

هر کسی وظیفه دارد که به دیگران کمک کند تا آنچه که بهترین است، برای او رخ دهد و منافع ممکن‌الحصول وی را حداکثر سازد.

۵- اصل حفظ محرمانگی اطلاعات

زمانی که اطلاعات شخصی کسی به دیگری فاش گردید، این امر مبتنی بر این است که فرد دریافت‌کننده اطلاعات نباید آن را به دیگران فاش سازد.

۶- اصل حقیقت‌جویی و اجتناب از پژوهش‌های مخفی

هر کس باید اطلاعات مربوط به شخص دیگر را به صورت صحیح و کامل به وی انتقال دهد. اصل مذکور که ناشی از تأثیرات حوزه فلسفه و اخلاق بر زیست‌شناسی می‌باشد، می‌تواند آنچه که «درست» و آنچه که «نادرست» است را در سایه تحلیل‌های فلسفی و اخلاقی در عرصه خدمات و مراقبت‌های بهداشتی و درمانی ارائه نماید.

۷- اصل مسئولیت حرفه‌ای

پزشکان به عنوان صاحب حرفه وظیفه دارند که قواعد، اصول و مفاهیم اخلاقی را که ارتباط بین بیمار با پزشکان و همکاران و جامعه به طور کلی را تمثیل می‌کند، رعایت نمایند.

مفهوم‌شناسی شهروند، شهروندی

اساساً اجماع و توافق نظری در مورد این‌که کلمات شهروندی و شهر دارای مشابهت‌هایی با یکدیگر بوده و با هم یکسان هستند یا خیر، وجود ندارد. هر دوی آن‌ها از کلمه لاتین City به معنای شهر مشتق شده‌اند. در یونان و روم باستان شهروندان افراد مقیم و ساکن یک شهر بودند و یا به عبارت بهتر، شهروند یک دولت - شهر بودند (City-State). دولت - شهر، جامعه‌ای خودحکمران (Self-Governing) بود که پیش از توسعه کشورها (ملت‌ها) در بسیاری از کشورها به وجود آمد (۹).

ارسطوی فیلسوف، در قرن چهارم پیش از میلاد مسیح (ع) در کتاب سیاست خویش اظهار داشت که یک شهروند، شهروند نیست بدان دلیل که در یک مکان خاصی زندگی می‌کند، چراکه بیگانگان مقیم (Resident aliens) و نیز بردگان (Slaves) نیز در آن وجود دارند. ارسطو بر آن بود که مشخصه ویژه (خاص) یک شهروند این است وی در حکومت، اجرای عدالت و اداره امور عمومی دارای سهم و بهره‌ای می‌باشد. تعریف ارسطو از شهروند باعث گردید تا چنین نتیجه‌گیری شود که دولت قانونی و مشروطه (مشروع) (Constitutional Government) و شهروندی با یکدیگر دارای ارتباط معنادار زیادی هستند. در دولت - شهر آتن ارسطو، همه افراد شهروند جامعه به شمار نمی‌آمدند. زنان، بردگان، بیگانگان (خارجی‌ها) و تمامی افرادی که دارای اموال و دارایی اندک بودند، از بهره‌مندی از حقوق شهروندی محروم بودند. این گروه از افراد، در جمهوری روم باستان نیز از حقوق شهروندی محروم بودند. افزون بر این، افرادی که شهروند محسوب می‌گردیدند، خود به دو دسته و گروه تقسیم می‌گردیدند: نجیب‌زادگان یا اشراف (Patricians) یا دسته رتبه‌بالا (Upper Classes) و عوام یا توده مردم (Plebeians) یا دسته رتبه پایین (Lower Classes). گروه نخست، یعنی اشراف و نجیب‌زادگان حق رأی‌دادن و حق در اختیارداشتن و تصدی امور اداری و مشاغل عمومی را دارا بودند؛ گروه دوم، یعنی صرفاً حق طرح دعوا در مورد حقوق خصوصی خویش را دارا بودند (۱۰). در واقع، این وضعیت برای قرن‌های متمادی بسیار زیادی ادامه داشته و بدین سان پابرجا بود. در اواخر قرن هجدهم میلادی انقلاب آمریکا و فرانسه صورت گرفت. ظهور و استقرار حکومت‌های جمهوری در آمریکا و فرانسه به طور خود به خود شهروندی تمامی ساکنین (افراد مقیم) را تضمین نمی‌نمود.

شهروندی در اوضاع و احوالی معین، مانند موقعیتی همسان با رفاه و امنیت است که گروهی با تولد از آن برخوردار می‌شوند و به دیگران ممکن است داده و یا از ایشان پس گرفته شود، لذا شهروند شدن، به دست آوردن موقعیتی حقوقی، برابر با سایر شهروندان و برخوردار شدن همگام با آنها از برخی حقوق و داشتن وظایف مشترک است. حال سؤال اینجا است که آیا این برابری تنها در جنبه‌های مدنی و سیاسی شخصیت حقوقی شهروند است یا بُعدی اجتماعی - اقتصادی نیز دارد (۱۱).

مفهوم شهروندی در گذر زمان بنا به دلایل و عواملی نظیر: شناسایی حقوق جدید برای شهروندان در نظام‌های حقوقی مختلف، تشدید هویت‌های نژادی و قومیتی در درون چارچوب سرزمینی دولت‌های ملی، توسعه روزافزون اندیشه‌های فمینیستی با تأکید بر جنسیت افراد، ظهور اندیشه‌های نئولیبرال، عملکرد مثبت یا منفی دولت‌ها در ارتباط با شهروندان و افراد غیر شهروند، جهانی شدن روابط اقتصادی و اجتماعی و محدودیت فزاینده دولت‌های ملی در حوزه‌های مختلف تحولات بسیاری یافته است. این تحولات خود منجر به توسعه یا تقلیل مفاهیم و ارزش‌های مرتبط با شهروندی در کشورهای مختلف جهان با توجه به مبانی نظری حکمرانی و حاکمیت گردیده است. از این رو است که امروزه به جرأت می‌توان ادعا نمود که اساساً مفهوم شهروندی و حقوق وابسته به آن از جمله مفاهیمی است که دارای ماهیت انعطاف‌پذیری و پویایی بسیار بالا است، به طوری که با توجه به عوامل یادشده و نیز بسیاری عوامل وابسته این چنینی، در هر یک از نظام‌ها و رژیم‌های سیاسی و دولت‌های حقوقی به طور ویژه‌ای مورد تأویل و تفسیر قرار می‌گیرد. بدیهی است این امر، یعنی نحوه برداشت از مفهوم حقوق شهروندی و تأویلات و تفسیرهای مرتبط با آن، به طور قابل توجهی بر وضعیت حقوق شهروندان و زیست اجتماعی آنان اثرگذار خواهد بود. باید به این نکته توجه داشت که شأن شهروندی و حقوق و تکالیف مربوط بدان، از مفاهیم اساسی حیات دموکراتیک و نظام‌های مردمسالار (همه‌تن سالار) به شمار می‌رود. با این وجود امروزه در برخی از کشورهای چندتن سالار و حتی یک‌تن سالار نیز می‌توان نشانه‌هایی از شناسایی وضعیت شهروندی برای افراد و نتیجتاً اعطای برخی از حقوق به افراد به عنوان شهروندان جامعه سیاسی را مشاهده نمود. این امر بی‌شک نشان‌دهنده میزان اهمیت شهروندی در جوامع سیاسی قرن بیست و یکم و ماهیت توسعه‌ای این مفهوم در سطح جهان می‌باشد.

لذا دیگر امروزه در رابطه شهروندی میان فرد و دولت عوامل عینی نظیر: نژاد، دین، مذهب و زبان به هیچ عنوان تعیین کننده وضعیت استقرار و یا استمرار رابطه حقوقی مذکور نمی باشد. چنانکه ملاحظه می گردد در بسیاری از کشورهای دموکراتیک و مردم سالار جهان افراد در قالب گروه های انسانی گوناگون با نژادها، ادیان، مذاهب و زبان های متنوع و متعدد به طور یکسان در قالب رابطه شهروندی با دولت قرار داشته و ضمن برخورداری از حقوق و امتیازات شهروندی یکسان از حمایت های قانونی برابر قدرت عمومی نیز برخوردارند.

با مراجعه به آثار بزرگان و متقدمین در حوزه حقوق و سیاست به طور خاص در حوزه شهروندی شاهد آن هستیم که با توجه به برداشت های متنوع از مفهوم و ماهیت شهروندی، تعاریف مبهم، پراکنده و بعضاً متعارضی از شهروندی صورت گرفته است (۱۲)، لذا به نظر نگارندگان مقاله حاضر علی رغم سابقه طولانی طرح و بحث موضوع، با عنایت به عدم وجود توافق عمومی بر سر تعریفی واحد از آن، می توان تعاریف زیر را برای شهروندی ارائه نمود:

در تعریف نخست، شهروندی وضعیتی حقوقی است که به رابطه دوطرفه فرد و دولت اشاره دارد. این رابطه حقوقی، موجد برخی حقوق و تکالیف برای هر یک از دو طرف رابطه مذکور می باشد. با توجه به اصل حاکمیت قانون و پذیرش آن در ساختار نظام های مردم سالار، شایسته آن است که در قالب قوانین و مقررات به روشنی ساز و کارهای قانونی اجرای حقوق مربوط به شهروندی مشخص گردیده و ضمانت اجراهای قانونی پیش بینی شده در حالت سوء استفاده از حقوق و نیز عدم انجام تکالیف مربوطه، بالاخص در حالت عدم انجام تعهدات دولت در ارتباط با حقوق شهروندی افراد مورد عمل قرار گیرد.

در تعریف دوم، شهروندی به معنای برخورداری افراد مستقر در یک چارچوب سرزمینی خاص (که دارای رابطه تابعیت با دولت متبوع هستند) از مجموعه ای از حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که دستیابی به آن حقوق با پیش بینی شرایط خاص از سوی دولت مرکزی دارای قدرت عمومی تضمین گردیده است.

در تعریف سوم نیز، می توان شهروندی را به مثابه امتیازی در اختیار گروه های انسانی حاضر در هر چارچوب سرزمینی دانست که حقوق و اختیارات بی شماری را در حوزه های مختلف زندگی اجتماعی به افراد اعطا نموده و با ابزارهای قانونی مشروع در اختیار دولت مورد حمایت قرار می گیرد. از این رو شهروندی را می توان وضعیتی حقوقی در نظر گرفت که به توانایی افراد

در جهت نیل به خیر و مصلحت خصوصی و فردی در امتداد خیر و مصلحت عمومی و جمعی (همگانی) اشاره دارد.

اهلیت تمتع شهروندان از حقوق مورد اشاره با برقراری رابطه تابعیت خواه به دلیل متولدشدن در یک سرزمین (اصل خاک) و خواه به دلیل متولدشدن از والدین تبعه یک دولت در سرزمین دولت - کشور دیگر (اصل خون) و خواه به دلیل تحصیل و اکتساب تابعیت یک دولت و سکونت در یک سرزمین برای افراد ایجاد می‌گردد. اهلیت استیفای از حقوق مورد اشاره نیز، به طور معمول بر اساس اصول قانون اساسی و مفاد مندرج در قوانین عادی و مقررات موضوعه به طور شفاف و روش‌مند پیش‌بینی و تعیین می‌گردد.

لذا شهروندی، رابطه‌ای است بین فرد و دولت که دربردارنده عضویت سیاسی کامل اشخاص در یک دولت و وفاداری دائمی (تابعیت دائمی) وی از آن می‌باشد. شهروندان دارای وظایف یا تکالیف (Duties)، حقوق (Rights)، مسؤولیت‌ها (Responsibilities) و امتیازاتی (Privileges) هستند که غیر شهروندان (Non Citizen) بهره کم‌تری از آن داشته و یا اساساً از آن محروم و بی‌بهره‌اند. در دولت‌های دموکراتیک مدرن، حقوق و تکالیف شهروندان از یکدیگر جدانشدنی (Inseparable) و تفکیک‌ناپذیرند. در جوامع غیر دموکراتیک نیز، هر گاه شهروندی به عنوان یک اصطلاح به کار گرفته شود، معنای دیگری را دارا خواهد بود. در این گونه موارد در مقام توضیح و تبیین مفهوم شهروندی، به جای تأکید بر حقوق شهروندان اغلب بر تکالیف شهروندان تأکید می‌گردد. با این توضیحات چنانکه با مطالعه تاریخ چنددهزار ساله بشری ملاحظه می‌گردد، هر گاه اصطلاح شهروندی مورد استعمال قرار گرفته است، در واقع اشاره به ترکیبی از وظایف و مسؤولیت‌ها با امتیازات و مزیت‌ها در رابطه میان یک فرد و دولت متبوع وی شده است.

مفهوم شهروندی ابتدا در میان برخی از شهرهای یونان باستان اهمیت یافته است. شهروندی در آن زمان صرفاً محدود به اقلیت کوچکی از افراد در شهرهای یونان بود. در روم باستان نیز شهروندی رومی در ابتدا ابزاری برای تمیز دادن (تشخیص دادن) و وجه تمایز قائل شدن بین خود رومی‌ها و افراد مقیم و ساکن سرزمین‌های متحدشده در ساختار امپراطوری روم بود. در قرون وسطی و میانه مفهوم تابعیت در نظام فئودالی (ملوک الطایفی) دارای اهمیت بود، اگرچه اصطلاح شهروندی در آن دوره زمانی در مفهوم حقوق و تکالیف متقابل و دوطرفه به کار برده

نمی‌شد، با این وجود این اصطلاح در آن دوره به طور محدود و مقید، بیشتر در مورد دولت - کشورها به کار گرفته می‌شد و حاکی از امتیازات اقتصادی برخی از افراد به عنوان شهروند در برابر عده دیگر از افراد بود. انقلاب‌های فرانسه و آمریکا در قرن هجدهم میلادی، رخدادهایی بودند که شهروندی ملی به واسطه آن‌ها معنا و مفهوم جدیدی یافت (۱۳).

با این تفصیل، در رابطه با تبیین معنای شهروندی (Citizenship) به عنوان یک مفهوم سیاسی، فلسفی و حقوقی نیازمند آگاهی از روندهای تئوریک و عینی بستر ساز این مفهوم می‌باشیم. در واقع سیر تطور معرفت‌شناسانه و فلسفی «شهروندی» و استنتاجات حقوقی سیاسی ملازم آن، ما را ناگزیر از اتخاذ رویکردی فلسفی و تاریخمند با تأکید بر سنت‌های فلسفی حقوقی مترتب بر مفهوم‌شناسی شهروندی می‌کند. به همین منظور نقطه عزیمت بحث حاضر به لحاظ تاریخی یونان باستان می‌باشد، زیرا «منشأهای ایده شهروندی مانند بسیاری از مفاهیم مهم علوم اجتماعی در یونان باستان یافت می‌شوند» (۱۴). مفهوم شهروندی در واقع بیش از هر چیز به معنای تعلق به یک دولت - شهر است و مباحث مربوط به آن در حوزه‌ای شکل گرفت که امروزه آن را با عنوان حوزه عمومی می‌شناسیم. شهروندی همیشه با مفهوم حقوق و تکالیف یکسان پیوند داشته است (۱۵).

شهروندی در ذات خود دارای ماهیتی حمایت‌گرایانه است. به دیگر سخن شهروندی به عنوان یک وضعیت حقوقی شناخته‌شده در جوامع مردم‌سالار با شناسایی برخی حقوق برای افراد ساکن در سرزمین یک کشور با تضمین ارائه‌شده از سوی قدرت سیاسی به آن‌ها اجازه نقش‌آفرینی در زیست جمعی را اعطا می‌کند. این اعطای حقوق با پشتیبانی قانون و ابزارهای قانونی مربوطه به حمایت از حیات انسانی افراد می‌پردازد.

شهروندی در عین حال که مجموعه حقوقی را برای شهروندان معین می‌کند و آن‌ها را بدون استثنا، بهره‌مند از این حقوق می‌داند، تکالیفی را نیز برای آن‌ها متصور می‌شود که باید به آن‌ها بپردازند. این حقوق و تکالیف لازم و ملزوم یکدیگرند؛ به طوری که هیچ یک را نمی‌توان بدون دیگری تصور نمود، لذا مفهوم شهروندی علاوه بر حقوق شهروندان، بر تکالیف و تعهدات آنان در قبال دولت نیز دلالت دارد. وضعیت شهروندی، با طرح برابری میان شهروندان، به تبع شهروند بودنشان و با دیدگاهی فراطبقاتی، می‌تواند نتایج ارزنده‌ای در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و

اقتصادی به بار آورد. این نگاه مساوات‌طلبانه ریشه‌های تنش‌آمیز منازعات اجتماعی را خشکانده و به وسیله توزیع عادلانه منابع و امکانات مادی و معنوی قدم در مسیر عدالت اجتماعی می‌نهد. با این حال، بیگانگانی که به کشورهای دیگر مراجعه می‌کنند، ممکن است زمانی از طریق فرآیندی که امروزه اعطای ملیت و قبول تابعیت (Naturalization) نامیده می‌شود، به مقام شهروندی نائل آیند. به طور کلی در بسیاری از کشورهای جهان، چهار روش اساسی برای شهروند شدن افراد یا به عبارت دیگر، اکتساب عنوان شهروندی وجود دارد: نخست به دنیا آمدن (متولد شدن) در میان مرزهای یک دولت - کشور؛ دوم دارا شدن عنوان شهروندی به واسطه والدین خویش؛ سوم ازدواج با یک شهروند؛ چهارم قبول تابعیت (۱۶).

مفهوم شناسی حقوق شهروندی

۱- معنای لغوی حقوق شهروندی

حقوق شهروندی که در لغت معادل عربی آن «حقوق المواطن» و معادل انگلیسی آن «Citizen Rights» و معادل فرانسوی آن «Droit du Citoyen» می‌باشد (۱۷). در اصطلاح حقوقی به معنای مجموعه‌ای از حقوق است که به یک شهروند به واسطه قرار گرفتن در وضعیت شهروندی در یک چارچوب سرزمینی معین تعلق یافته و توسط دولت و قدرت سیاسی مستقر در جامعه مورد تضمین و حمایت قرار می‌گیرد.

۲- معنای اصطلاحی حقوق شهروندی

حقوق شهروندی بخشی بنیادین از حقوق افراد انسانی در هر جامعه سیاسی است که طیف وسیعی از امتیازات سیاسی - اجتماعی را برای افراد به ارمغان می‌آورد، اگرچه بیشتر این حقوق با ثبوت رابطه تابعیت بین دولت و شهروند بری وی احراز و ثابت می‌گردد، اما برخی از این حقوق نیز دارای محدودیت‌ها و شرایط خاصی برای ظهور و بروز می‌باشند. دولت در مقابل شهروندان دارای تکالیفی به منظور پاسداری و نگاهداشت این حقوق می‌باشد، لذا حقوق شهروندی شهروندان برای تمامی افراد مستقر در یک چارچوب سرزمینی و نیز قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضائیه قابل احترام و لازم‌الرعایه می‌باشد. به طوری که هیچ یک از شهروندان اجازه تجاوز به حقوق شهروندی دیگر شهروندان را نداشته و در صورت انجام رفتارها و اقدامات

ناقض حقوق شهروندی دیگر افراد خواه در ضمن انجام وظایف شغلی و خواه خارج از آن در قبال این گونه رفتارها و اقدامات خود می‌بایستی مسؤول و پاسخگو باشد.

در یک رویکرد کلان می‌توان حقوق شهروندی را بخشی از همان حقوق اساسی قانونی در کنار حقوق بشری و اخلاقی دانست که برخلاف این دو ضمن برخورداری از ضمانت اجرا، رنگ ملی یا تعلق منطقه‌ای یافته است (۱۸). حقوق شهروندی، از جمله محوری‌ترین و در عین حال چالش‌برانگیزترین مفاهیم مطرح شده در حوزه مطالعات حقوق عمومی و سیاسی است.

در واقع برداشت‌های گوناگون از مفاهیمی چون عدالت، قدرت، قانون و آزادی، برابری، اقتدار در قالب رهیافت‌های توصیفی (هست‌ها) و هنجاری و تجویزی (بایدها و نبایدها) و تأثیرات آن‌ها در نظریات شهروندمدارانه بر اساس تقابل یا تعامل ارزش‌های سیاسی و اعتقادات در نظریات حقوق شهروندی باید مورد توجه قرار گیرد (۱۹).

بی‌تردید، ترسیم قلمرو حقوق شهروندی، از جمله دشوارترین امور در مطالعات حقوق شهروندی است. همچنین ذات ابهام‌برانگیز مفاهیمی همگانی از این مفهوم فربه، وجود ملاحظات متعدد در به رسمیت‌شناختن این امر از سوی دولت‌ها و مواردی از این قبیل، معین نمودن مرزهای حقیقی این گستره را مشکل می‌سازد. امروزه ضرورت پرداختن به حقوق شهروندی با توجه به شرایط داخلی، منطقه‌ای و جهانی بیش از پیش احساس می‌گردد. از آنجا که مطابق اعلامیه‌ها و منشورهای مختلف حقوق بشری همچون اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق حقوق مدنی - سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی احترام به تمامی انسان‌ها و حقوق آن‌ها امری لازم برشمرده شده و بر رعایت این مسأله نیز از جانب تمامی اشخاص حقیقی و حقوقی تأکید فراوانی شده است. از این رو است که تبیین و تحلیل این دسته از حقوق، اهمیت روزافزون توجه به حقوق شهروندی را بر همگان روشن و مبرهن گردانیده است.

حقوق شهروندی در عین حال که در جوامع امروزی امری آشنا، بدیهی و ملموس می‌نماید، اما در واقع دارای مفهومی بس پیچیده و دشوار است. بی‌شک نخستین عامل پیچیدگی آن از نامعین و ناروشن بودن مفهوم و قلمرو آن ناشی می‌شود. دومین مشکل که با دشواری نخستین پیوستگی تام دارد، تمیز حقوق شهروندی از حقوق بشر است و این که چگونه می‌توان با دست یافتن به شاخص‌هایی مستحکم این دو را از یکدیگر تفکیک نمود. سومین دشواری از اینجا پیدا می‌شود که عامه مردم و نیز حقوقدانان، سیاستمداران و متصدیان امور حاکمیتی در قوای سه

گانه مقننه، مجریه و قضائیه هر یک به فراخور حال، مفهومی خاص نسبت به حقوق شهروندی و مصادیق آن در ذهن خود داشته و گهگاه آن را در میان تصمیمات و اقدامات خود به شیوه‌های مختلف و گاه متعارض به کار می‌برند.

در واقع سنجش میزان توجه یا عدم توجه به حقوق شهروندی، نیازمند کنکاش و بررسی مبانی نظری، عرفی پذیرفته‌شده دستگاه حقوقی قانونگذاری یک کشور مانند قانون اساسی، قوانین ارگانیک و قوانین عادی، مقررات موضوعه قوه مجریه، آرا و نظریات تفسیری و نهادهای حافظ قانون اساسی، مذاکرات مجالس قانونگذاری، دکترین علمای علم حقوق، مجموعه کنوانسیون‌ها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی می‌باشد (۲۰). شهروندی، نشانه وابستگی فرد (شهروند) به یک جامعه سیاسی است. شهروندی ویژگی بارز و شاید مهم‌ترین خصیصه یک شهر و شهرنشینی به شمار می‌رود. به هر تقدیر، زندگی شهری نوعی زندگی جمعی است و برای سعادت‌مندی در این نوع زندگی بایستی میان ارزش‌های جامعه‌محور و فردمحور و اهداف و آرمان‌های فرد و دولت به طور مناسبی اجتماع حاصل شود.

رابطه حقوق شهروندی و اخلاق زیستی

درنگی در مفهوم اخلاق زیستی و مفهوم حقوق شهروندی ما را به سمت نوعی تقدم و تأخر معرفتی و دیالکتیکی در چارچوب بحث حاضر رهنمون می‌سازد. در واقع به وجود آمدن مفهوم شهروندی، شهروندی و حقوق شهروندی تابع علل و اسباب گوناگون اجتماعی سیاسی، فرهنگی خاصی می‌باشد. بدین معنا که بایستی بستر مناسبی از فرآیندهای مذکور در یک چارچوب مشخص ملی سرزمینی روی دهد. حقوق شهروندی، پیوند اساسی با دو عامل حق و تکلیف دارد. در حقیقت حقوق شهروندی به عنوان مبنایی در نظر گرفته می‌شود که با توجه به آن، افراد بایستی در کنار حقوق خود از تکالیفی نیز تبعیت نمایند. از این رو است که به نظر نگارندگان این مقاله، ابتدا بایستی که حقوق شهروندی به معنای حق و تکلیف متناظر شهروندان، در میان اقشار گوناگون یک اجتماع سرزمینی پذیرفته و ریشه دوانیده باشد و در این صورت است که می‌توان از اصول و پایه‌های اخلاق زیستی سخن راند.

تحلیل مذکور نشان‌دهنده تقدم حقوق شهروندی بر اخلاق زیستی می‌باشد، اما با برقراری پیوند میان این دو مفهوم، حقوق شهروندی مبنایی زیست‌گرایانه نیز پیدا خواهد نمود. بدین

معنا که در کنار شاخصه‌های حق و تکلیف در یک اجتماع سرزمینی خاص، وظایفی در قبال زیست طبیعی اعم از داخل مرزهای کشور متبوع خویش یا خارج از حوزه قلمرو ملی و وطن خویش می‌یابد. در این راستا پیوندی ناگسستنی میان حق، تکلیف و زیست پیرامونی ایجاد شده و قلمرو شهروند ملی به قلمروی جهانی با دغدغه‌هایی مدنی و زیست‌محیطی مبدل می‌گردد.

اخلاق مقدم بر قانون یا قانون مقدم بر اخلاق؟

بدین ترتیب یکی از محورهای اصلی بحث ما در نسبت سنجی میان حقوق شهروندی و اخلاق زیستی، توجه به مجادله‌ای فلسفی در شاخصه‌های میان دو مفهوم مورد اشاره می‌باشد. اساساً حقوق در معنای اثبات‌گرایانه آن، به منزله دانش ناشی از قرائت‌های پوزیتیویستی از علوم اجتماعی در قرن بیستم میلادی می‌باشد. حقوق، متضمن کارکردی الزام‌آور در تضمین قانونی حقوق و تکالیف می‌باشد. حال مسأله اساسی این است که آیا اخلاق می‌تواند با حقوق دچار تعارضاتی گردد یا خیر؟ حقوق، با عجین‌شدن با مفهوم قانون به دنبال تضمین نظم عمومی جامعه و برقراری عدالت در سطوح مختلف آن می‌باشد، اما اخلاق اساساً به لحاظ کارکرد، نظمی که اخلاقی نباشد را نمی‌پذیرد. به عنوان مثال گذشت، مفهومی اخلاقی است، اما قصاص نفس، عملی قانونی است که می‌تواند به لحاظ اخلاقی فرد را با چالش تعارض میان حقوق و ارزش‌های اخلاقی مواجه گرداند. تنویر چالش مزبور ما را به سمتی رهنمون می‌سازد که با ملازمه میان شاخصه‌های حقوق شهروندی و اخلاق زیستی، حقوقی اخلاقی را مورد توجه قرار دهیم. مبنای مذکور حامل حقیقتی با ارزش و راه‌گشا است. اگر حقوق شهروندی با اخلاق زیستی پیوندی دیالکتیکی پیدا کند، نتایج نظری و عملی مثبت گوناگونی حاصل خواهد شد. کلیت این مسأله این می‌باشد که اساساً در این وضعیت، شهروندی قانونی به شهروندی اخلاقی قانون‌مدار، تغییر موضع خواهد یافت. ضمن این‌که ما منکر این مهم نیستیم که حقوق نیز می‌تواند متعلق اخلاقی داشته باشد، اما مبنای گفتار ما این است که همیشه نمی‌توان برای حقوق متعلق اخلاقی یافت. یکی از مکانیزم‌های پیشنهادی برای در امان ماندن از تعارض میان قانون و اخلاق به دیده‌نهادن عینکی اخلاقی‌گرا در کاربست عملی و نظری حقوق می‌باشد. حال در چارچوب پژوهش پیش رو در واقع حقوق شهروندی وقتی می‌تواند از تفاسیر مضیق و تنگ نظرانه خارج

گردد که پیوندی معرفتی و نظری با اخلاق زیستی بیابد. با ظهور پیوند مذکور، تفسیر مضیق از حقوق شهروندی دامنه‌ای وسیع‌تر با محیط پیرامونی زیستی شهروند یافته و می‌تواند آن را پالایش نماید. پیوند مذکور می‌تواند حوزه «حق» و «تکلیف» را به حوزه حقوقی - اخلاقی تبدیل کرده و آن را ارتقایی اصولی بخشد. بی‌گمان، یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های اخلاق زیستی، عدالت زیستی می‌باشد که پیوند آن با حقوق شهروندی مبنایی مساوات‌گرایانه و اخلاقی‌مدارانه به حقوق شهروندی می‌بخشد.

اخلاق زیستی و نسبت آن با حقوق شهروندی با تأکید بر شاخصه عدالت زیستی

نسبت سنجی میان اخلاق زیستی و حقوق شهروندی نیازمند انطباق میان عناصر و مؤلفه‌های سازنده این دو مفهوم می‌باشد. یکی از پایه‌های سازنده اخلاق زیستی که می‌تواند شهروندی ملی را به شهروندی جهانی مبدل سازد، مفهوم عدالت است. همانطور که در سطور پیشین درباره اصول و بنیادهای اخلاق زیستی نیز اشاره شد، مفهوم عدالت در این راستا حامل دو معنای جداگانه می‌باشد. معنای اول عدالت زیستی به توزیع عادلانه منابع طبیعی و معنای دوم آن به نظم و انسجام طبیعی یا همان نظام عدالت زیست محیطی اشاره دارد. پایه‌های سازنده حقوق شهروندی نیز، دو عنصر حق و تکلیف می‌باشند که برقراری ارتباط میان شاخصه عدالت در معنای دوم (عدالت زیستی)، دغدغه‌های سرزمینی و ملی شهروند را با دغدغه‌هایی فراسرزمینی و جهانی پیوند می‌دهد.

در واقع شاخصه عدالت در اخلاق زیستی مبتنی بر دو شاخه نظری با نتایجی عمل‌گرایانه می‌باشد. بخش نخست شاخصه مزبور انطباق کامل حقوق شهروندی را با عدالت زیستی نشان می‌دهد. همانطور که گذشت حقوق شهروندی در یک معنا به معنای احترام متقابل به حقوق دیگران و نیز تکالیف متقابل افراد در قبال یکدیگر و در مقابل دولت و بالعکس می‌باشد. اخلاق زیستی نیز در یک معنا نگاهی مساوات‌گرایانه به منابع زیستی و زیست‌محیطی با توجه به محدودیت‌های ناشی از کمیابی آن‌ها داشته و سهم‌یابی افراد را در همین چارچوب مورد تأکید قرار می‌دهد.

اما بخش دوم حامل مبنایی اساسی در ضرورت پیوند میان این دو مفهوم یعنی اخلاق زیستی و حقوق شهروندی می‌باشد. عدالت زیستی و طبیعی در جهان طبیعت، ما را به سمت

اخلاقی زیستی رهنمون می‌سازد که از تغییر نظم طبیعی به بهانه کسب بهره‌های مادی و اقتصادی اجتناب ورزیم. اگر در حوزه مزبور سنتزی معرفت‌گرایانه از حقوق شهروندی و اخلاق زیستی ارائه نماییم، در کاربست عملی این سنتز نیز شهروندانی خواهیم داشت که علاوه بر پذیرش حقوق و تکالیف یکسان کلیه شهروندان، با نظم و عدالت زیستی محیط پیرامون خویش نیز در صلحی اخلاق‌مدارانه به سر برده و بهره‌ای حقوقی - زیستی با مبنایی اخلاقی از آن خواهند برد. در واقع اگر حوزه اطلاق حقوق شهروندی را چارچوبی سیاسی (به معنای تابعیت سیاسی شهروندان و حقوق و تکالیف متقابل میان آن‌ها و دولت متبوع) بدانیم، شاخصه عدالت زیستی به عنوان یکی از مؤلفه‌های اخلاق زیستی شهروند سرزمینی را به شهروندی فراسرزمینی مبدل ساخته که دارای دغدغه‌های اخلاقی فراسرزمینی و جهانی در حفاظت و صیانت از نظم طبیعی پیرامون خویش می‌باشد.

لذا حاصل پیوند میان اخلاق زیستی و حقوق شهروندی به کمال‌رساندن حقوق شهروندی به لحاظ محتوا و کارکرد می‌باشد. پیوند مورد اشاره زیربنای حقوق شهروندی را از ملزومات قانونی مضیق حق و تکلیف فراتر برده و آن را به چراغ راهنمای اخلاق، مزین می‌سازد. نتیجه منطقی این پیوند معرفت‌شناسانه گذار از شهروندی ملی به شهروندی جهانی با نگرشی عام نسبت به حقوق و تکالیف سیاسی - زیستی به صورت توأمان می‌باشد. گذار از شهروندی ملی به شهروندی جهانی در چارچوب نکات مورد اشاره به ظهور شهروندانی می‌انجامد که علاوه بر صلح پایدار با هم‌نوعان خویش، مدار طبیعت و تعادل زیستی را نیز شناخته و با جهان زیست بیرون خود نیز در صلحی پایدار به سر خواهند برند. مبنای زندگی چنین شهروندانی بر پایه کم‌ترین هزینه و بیشترین بازدهی چه در بعد سیاسی - اجتماعی و چه در بعد زیستی می‌باشد.

فلاسفه یونان باستان مانند افلاطون و ارسطو که از نظریه‌پردازان نخستین حقوق شهروندی بوده‌اند، همواره نگاهی عمیق به نظم زیستی پیرامون خود داشته‌اند. در این راستا افلاطون با مشاهده مدار و نظم عالم خلقت، عدالت را اعطای جایگاه هر چیز بر اساس استحقاق‌ها و استعدادهایش می‌دانست. ارسطو هم نهاد دولت را بزرگ‌شده فرد و خانواده دانسته و با تقدم دولت بر فرد، به دنبال اثبات طبیعی بودن نهاد دولت بوده است (۲۱).

بدین سان اگر شاخصه‌های مورد اشاره در حقوق شهروندی و اخلاق زیستی در یک کلیت منسجم معرفتی و دیالکتیکی در پی‌ریزی مجدد حقوق شهروندی مورد ملاحظه قرار گیرد، آنگاه

می‌توان دغدغه‌های زیست‌محیطی را به عنوان یک ضرورت عام و کارکردی در حوزه اخلاق زیستی توسط شهروندان پذیرفت. از این رو یکی از راه‌های گذار از شهروندی ملی به شهروندی جهانی، ایجاد پیوند میان دو مفهوم حقوق شهروندی با شاخصه‌های حق و تکلیف و اخلاق زیستی با شاخصه عدالت زیستی در معنای دوم آنکه حامل معنای نظم طبیعی است، می‌باشد. شهروند جهانی تنها خود را در یک بعد جغرافیایی سرزمینی خاص محصور نمی‌داند. در حوزه عملی، کارکردی مدنی و زیست‌محیطی یافته و سطح دغدغه‌هایش از حوزه‌های سیاسی - اجتماعی صرف گذر کرده و با نگرش و نگاهی عام و کل‌نگر به جهان طبیعت و نظم زیستی آن می‌نگرد. جمع‌بندی مطالب مذکور در جدول ذیل آورده شده است:

مفهوم	شهروند ملی	شهروند جهانی
ابعاد	داخلی	خارجی
شاخص	حقوق شهروندی	اخلاق زیستی
کارکرد	مدنی (تضمین نظم حقوقی)	مدنی و زیست‌محیطی (تضمین نظم حقوقی و نظم زیست‌محیطی)
مؤلفه	حقوق و تکالیف	حقوق، تکالیف، عدالت زیستی
نگرش	خاص	عام

نتیجه‌گیری

پیوند میان دو مفهوم حقوق شهروندی و اخلاق زیستی با ارائه دو سطح حقوقی و اخلاقی در کنار یکدیگر می‌تواند به ایجاد الزامات اخلاقی شهروندان در حفاظت از محیط زیست پیرامونی خود گردد. در واقع این امر ایجاد سنتزی معرفت‌شناسانه در نسبت میان حقوق و اخلاق و کاربرستی فضیلت‌محور و عمل‌گرایانه را در این راستا ضروری می‌سازد، اگرچه دایره علم حقوق مبتنی بر قواعد قانونی الزام‌آور در جهت ایجاد نظم می‌باشد، اما علم اخلاق اساساً در دایره بایدها و نبایدها جای گرفته و لزوماً با حقوق همراه نیست. نسبت میان حقوق و اخلاق و ترکیب معرفتی نظری میان آن دو، نقطه عزیمت پژوهش حاضر به منظور ایجاد ظرفیت‌های فضیلت‌محور و قانون‌مدارانه اخلاق زیستی و حقوق شهروندی می‌باشد. حقوق شهروندی، دارای دو شاخصه و مؤلفه مهم سازنده حقوق و تکالیف می‌باشد. بدین معنا که هر شهروند در مقابل

دیگر شهروندان و دولت متبوع خویش و بالعکس حقوق و تکالیف یکسانی را داراست. اخلاق زیستی نیز به منزله شاخه‌ای از دانش اخلاق کاربردی دارای اصول و شاخصه‌های مختلفی نظیر: عدالت، حقیقت‌گویی، مسؤولیت حرفه‌ای، منفعت‌خواهی و... می‌باشد. با این تقاصیل، ترکیبی میان شاخصه عدالت (در معنای دوم) اخلاق زیستی و شاخصه‌های هم پیوند «حق و تکلیف» حقوق شهروندی موجد نتایجی اساسی می‌باشد. شاخصه عدالت در معنای دوم اخلاق زیستی به معنای عدم برهم‌زدن نظم زیستی و دست‌بردن در نظم متعادل جهان در نسبتی که با حقوق شهروندی می‌یابد، دغدغه‌های اجتماعی سیاسی شهروند با چاشنی الزامات حقوقی را با دغدغه‌هایی زیست‌محیطی با چاشنی اخلاقی پیوند می‌دهد که نتیجتاً این امر به گذار از شهروندی ملی به شهروندی جهانی می‌انجامد.

References

1. Ashouri D. Political Encyclopaedia. 23th ed. Tehran: Morvarid Publication; 2014. p.221-222. [Persian]
2. Muzur A, Hans-Martin S. Fritz Jahr and the Foundation of Global Bioethics: Thr Future of Integrative Bioethics. Berlin: LIT Verlag; 2012. p.345. [English]
3. Nancy S, Jecker AR, Jonsen RA. Pearlman. Bioethics: An Introduction to the History, Methods, and Practice. 3th ed. Jones & Bartlett Learning, 2012. p. 26. [English]
4. Bioethics: Definition and development. Available at: <https://www.britannica.com/topic/bioethics>. Accessed July 18, 2016.
5. Goldim JR. Revisiting the beginning of bioethics: The contributions of Fritz Jahr (1927). Perspectives in Biology and Medicine Journal 2009; 52(3): 377-380. [English]
6. Farmer P. Pathologies of Power: Health, Human Rights, and the New War on the Poor (California Series in Public Anthropology). 1th ed. University of California Press; 2004. p.196-215. [English]
7. Steinbock B. The Oxford Handbook of Bioethics. 1th ed. New York: Oxford University Press; 2007. p.4-22. [English]
8. Basic Principles in Bioethics and Biolaw. Available at: <https://www.bu.edu/wcp/Papers/Bioe/BioeRend.htm>. Accessed July 18, 2016.
9. Comptons Encylopedia. 15th ed. USA: Encylopedia Britannica Press; 2004. Vol.5 p.438-439. [English]
10. Enayat H. [Translation of Politics]. Aristoteles (Author). 6th ed. Tehran: Elmifarhangi Press; 2007. p.139-148. [Persian]
11. Bagheri A. [Translation of Le citoyen introduction choix de textes]. Gaille-Nikodimov M (Author). 2th ed. Tehran: Farzanrooz Publications; 2012. p.15-26. [Persian]
12. Delforoos M. [Translation of Citizenship]. Faulks K (Author). 2th ed. Tehran: Kavir Publications; 2011. p.8. [Persian]
13. Encylopedia Americanna. USA: International Eddition, Scholastic Library Publishing; 2006. p.742-743.

14. Delforoos M. [Translation of Citizenship]. Faulks K (Author). 2th ed. Tehran: Kavir Publications; 2011. p.25. [Persian]
15. Bashiriyeh H. Education of Political Science. 4th ed. Tehran: Negah-e Moaser Press; 2005. p.279. [Persian]
16. Comptons Encyclopedia. 15th ed. USA: Encylopedia Britannica Press; 2004. Vol.5 p.439-440. [English]
17. Jurayj M. Glossary of Legal Terminology Arabic-French-English. 1th ed. Tehran: Khorsandi Publications; 2009. p.262.
18. Javid MJ. A critique on human rights philosophical foundations. 1th ed. Tehran: Mokhatab Publications; 2014. p.87-88. [Persian]
19. Alem A. [Translation of Political Theory: An Introduction.]. 3th ed Heywood A (Author). Tehran: Ghoomes Press; 2014. p.19-20. [Persian]
20. Ghazi A. Precis Du Constitutionel. 47th ed. Tehran: Mizan Publication; 2013. p.39. [Persian]
21. Enayat H. [Translation of Politics]. Aristoteles (Author). 6th ed. Tehran: Elmifarhangi Press; 2007. p.7. [Persian]